

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بیان نمودیم مرحوم شیخ انصاری در استدلال به روایت "ما حجب الله علمه عن العباد" اشکال کرد و فرمود: روایت ظهور در احکام انشائیه محضه دارد؛ احکامی که از طرف خداوند برای نبی بیان شده، اما مأمور به ابلاغ و تبلیغ نبوده است. اینها احکامی است که عنوان "ما حجب الله علمه عن العباد" بر آن صدق می‌کند؛ اما احکامی که عنوان فعلی دارد و مبین است، پیامبر آنها را بیان فرموده اما به خاطر موانعی به ما نرسیده، عنوان "حجب الله علمه عن العباد" بر آنها صدق نمی‌کند.

این اشکال شیخ سبب شد که خود مرحوم شیخ قائل شود به اینکه این حدیث دلالت بر مدعا در ما نحن فیه ندارد و مثل مرحوم آخوند و کثیری از محققین نیز از مرحوم شیخ تبعیت کرده و می‌گویند لسان و وزان این حدیث، لسان "استکتوا عن ما سکت الله" است. جوابهایی از اشکال مرحوم شیخ داده شد که یکی جواب مرحوم آقای خوئی بود؛ یکی جواب مرحوم شهید صدر بود؛ یکی جواب صاحب منتقى الاصول بود؛ و یکی هم از کلمات مرحوم محقق اصفهانی استفاده می‌شد؛ و ملاحظه فرمودید هیچ یک از این جوابها تام نیست و نمی‌توانیم آنها را اخذ کنیم. حال، ببینیم در تحقیق مطلب چه باید بگوییم؟

تحقیق مطلب در بررسی دلالت روایت حجب بر اصالة البرائة

نکته‌ای که به ذهن رسیده این است که اساساً اینکه در این روایت به این ظهور تمسک کنیم و بگوییم حجب به خداوند اسناد داده شده، این از ابتدا غیر صحیح است. ما باید ببینیم نکته‌ی اصلی روایت چیست؟ آیا نکته اصلی روایت این است که می‌خواهد بفرماید چون علم وجود ندارد، "فهو موضوع عنهم" یا چون خداوند حاجب است، "فهو موضوع عنهم"؟ روایت کدام یک از اینها را می‌خواهد بیان کند؟

"ما حجب الله علمه عن العباد" درست مثل "ما لا يعلمون" می‌ماند؛ ملاک عدم العلم است؛ یعنی شارع بیان می‌کند مواردی که بندگان علم ندارند از آنها برداشته شده است. ظهور عرفی مجموع روایت و نه کلمه به کلمه آن این است که عرف می‌گوید "ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم"، "موضوع عنهم" معلول "عدم العلم" است؛ که به نظر ما همین است. از نظر عرفی، علت اینکه حکم محجوب از بندگان برداشته شده، این است که آنها به آن علم ندارند؛ اما این که بگوییم علم ندارند و منشأ عدم العلم حجب خدای تبارک و تعالی است، و چون خدا حاجب است، "فهو موضوع عنهم" این معنای غیر عرفی است که اصلاً در ذهن عرف جریان پیدا نمی‌کند. اگر خدا حاجب است و علت فقط همین است، اصلاً از اول سالبه به انتفای موضوع است؛ چیزی را که خدا اجازه نمی‌دهد عباد به آن علم پیدا کند، حتی مرحله انشای محضش هم یک مرحله لغوی است.

"ما حجب الله علمه عن العباد" اختصاص به یک زمان خاصی ندارد؛ بلکه ظهور در این دارد که "حجب الله علمه إلى يوم القيامة"؛ وگرنه اگر تا یک زمانی مردم علم ندارند و از یک زمان دیگری به بعد علم پیدا کنند، "حجب الله علمه عن العباد" اینجا لغو می‌شود و صدق نمی‌کند. روایت نمی‌گوید "ما حجب الله علمه" برای زمان ظهور است؛ بلکه به صورت یک قضیه دائمیه

است؛ یعنی خداوند یکسری احکام دارد که اینها را اصلاً بیان نکرده است. نه اینکه بگوییم آنها را بیان کرده و به صورت انشایی محض است و در زمان ظهور حضرت ذکر خواهد شد و فعلیت پیدا می‌کند؛ بلکه مراد "ما حجب الله إلى يوم القيامة" است؛ یعنی یکسری احکام هست که خدا اینها را بیان نفرموده است. از اول اگر می‌خواست آنها را بیان کند، موجب تکلف برای مردم می‌شد؛ موجب ضیق می‌شد. آنها را بیان نفرموده اصلاً و تا قیامت هم بیان نمی‌کند. نه اینکه بگوییم در زمان ظهور، آخرین حجت این را بیان می‌کند. کدام قسمت روایت این را دارد؟

پس، این تا روز قیامت هست و در این صورت، باید بگوییم آنچه مستفاد عرفی از مجموع روایت است این است که چیزی را که انسان به آن علم ندارد، از او برداشته می‌شود؛ به لحاظ اینکه علم وجود ندارد. ملاک می‌آید روی عدم العلم. حال، اگر در موردی مثل مانحن فیه، در یک زمانی علم ندارد و در زمان دیگر علم پیدا می‌کند، باز مشمول این روایت هست و در زمانی که علم پیدا کرد، آن حکم برای شخص ثابت است. از روایت استفاده می‌کنیم که خود علم به تنهایی ملاک است برای برداشته شدن احکام؛ نه اینکه حاجبیت خدا دخالت داشته باشد.

"ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم لعدم علمهم". ما اگر این راه را پیش بگیریم، دیگر بحث از اینکه آیا اسناد حجب به خدا در چه دائره‌ای درست است؟ یک بحث بی‌فایده‌ای است. این که بیایم مباحثی را که مرحوم اصفهانی مطرح کردند که در افعال از حیث جنبه ماهیتی نسبت به موجودات محدود داده بشود و از حیث جنبه وجودی به خدا نسبت داده شود، این بحث‌ها و لو در جای خودش بحث‌های خیلی مفید و لازمی است، اما اینجا لازم نیست. این بحث که بگوییم کلمه "موضوع عنهم" از نظر لغوی در جایی معنا دارد که یک حکم فعلی مبین باشد که صاحب منتقی الاصول فرمود، برای این هم مجالی نیست؛ یا آنچه که در کلام مرحوم اصفهانی آمد که عرض کردیم صاحب منتقی هم اصل مطلب را از آنجا گرفته‌اند که بگوییم "موضوع" در جایی است که یک چیزی برای مکلف ثابت باشد، مجالی برای اینها نیست.

مجموع ترکیبی روایت ظهور در این دارد که جایی که علم نیست، حکم نیست؛ شبیه "رفع ما لا يعلمون" است. اینطوری که ما حدیث را معنا می‌کنیم، لسان این حدیث و حدیث رفع یکی می‌شود. آن وقت این نکته را هم باید ضمیمه کنیم که چطور در موارد دیگر، در روایات یا آیات، به این جهات اسنادی توجه نمی‌شود؛ اما اینجا آقایان اینطور تأکید کردند و این استظهار را کردند؛ در قاعده عسر و حرج می‌گوییم "یرید الله بكم اليسر ولا یرید بكم العسر" بگوییم اینجا "یرید الله" دارد و باید به خدا اسناد داده شود؛ عسر یا یسر که از ناحیه خدا باشد؛ اینجا هیچ نمی‌آیند این حرف را بزنند بلکه می‌گویند ملاک عسر و یسر است؛ یا "ما جعل علیکم فی الدین من حرج".

چیزی که تعجب ما را برانگیخته این است که نظیر این تعبیر "ما حجب الله" زیاد داریم که فعلی به خدا اسناد داده شده است، اما در آن موارد روی مسئله اسناد توقف نمی‌کنند. در اینجا هم همینطور باید بگوییم ملاک، عدم العلم است و نه اسناد به خداوند متعال. لذا، به نظر ما، همان‌طور که حدیث رفع می‌تواند از ادله برائت باشد، حدیث حجب هم می‌تواند از ادله برائت باشد. این به نظر ما می‌رسد؛ خود شما هم استظهار کنید و ببینید بالاخره کدام یک از این انظار در نظر شما اقرب می‌آید؟ بالاخره در این روایت برهان عقلی که بخواهیم بیاوریم و صددرصد مطلب تمام شود، وجود ندارد؛ و بلکه باید استظهار کنیم. اگر روی کلمه به کلمه بحث کنیم، مرحوم محقق اصفهانی این نکته را دارد که حجب ظهور دارد در "الحکم الموحی إلى النبی أو الملهم به الوسی" درست است که اگر بخواهیم بر کلمه لغوی حجب تکیه کنیم، ممکن است از آن استفاده کنیم اسنادش به الله اینطور است؛ اما اگر کل روایت را بگیریم، همان مطلبی می‌شود که ما عرض کردیم.

آن وقت این نکته را هم دقت کنید که معنای لغوی حجب با معنای عرفی‌اش یکی است. نمی‌خواهیم بگوییم بین حجب لغوی و حجب عرفی فرق است؛ اما می‌خواهیم بگوییم این ترکیب که می‌گوید "ما حجب الله علمه" ظهور در این دارد که آنچه را که عباد علم ندارند، منتها چون همه امور به خدا نسبت داده می‌شود، هم علم در نهایت به خدا نسبت داده می‌شود و هم عدم العلم، فرموده "ما حجب الله علمه عن العباد". لذا، جایی که علم نیست، حکم نیست؛ مثل "رفع ما لا يعلمون" می‌شود و فرقی با حدیث

رفع پیدا نمی‌کند.

پس، نکته ما این شد که این راهی که آقایان طی کردند که حجب الله در کجا صدق می‌کند و در کجا صدق نمی‌کند، اصلاً روش صحیحی نیست. آنچه هست این است که عرف وقتی مجموع این ترکیب را نگاه می‌کند، می‌گوید "فهو موضوع عنهم لأجل عدم العلم؛ حجب خدا من حیث الاسناد الی الله در "موضوع عنهم" دخالت ندارد؛ آن چیزی که دخالت دارد، عدم علم العباد است. وقتی اینطور شد، هم در شبهات حکمیه می‌آید و هم در شبهات موضوعیه؛ هم در شبهات وجوبیه می‌آید و هم در شبهات تحریمیه.

بررسی دیدگاه مرحوم عراقی و اشکال آن

آخرین نکته نظر مرحوم محقق عراقی در کتاب نه‌ایة الافکار در قسم دوم از جزء سوم صفحه 226 است که به این روایت بر برائت تمسک کرده و دلالت آن بر برائت را پذیرفته است؛ اما فرموده اختصاص به شبهه حکمیه دارد. به ایشان عرض می‌کنیم دلیلتان بر این مدعا چیست؟ ایشان از راه قرینه مناسبت حکم و موضوع وارد شده و فرموده: چون حجب در باب احکام راه دارد و با احکام مناسبت دارد، لذا از راه مناسبت حکم و موضوع باید بگوییم این روایت مربوط به شبهات حکمیه است و در شبهات موضوعیه جریان ندارد.

این بیان مرحوم عراقی نیز با آن بیان قبلی که گفتیم، جوابش روشن می‌شود. اگر ما گفتیم تمام الماک از این حدیث عدم العلم است، یعنی فرقی بین شبهه موضوعیه و حکمیه نیست. عرض کردم آنچه بزرگان ما را در این وادی قرار داده که یا اصل استدلال به حدیث بر برائت را انکار کنند و یا استدلال در خصوص شبهه موضوعیه را انکار کنند این است که "حجب الله" برای آنها مهم جلوه کرده است؛ در حالی که ملاک، عدم العلم است و نه اسناد به خداوند.

نکته دیگری که باید به تحقیقمان اضافه کنیم، این است که اگر در "ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم" بخواهیم روی روش بزرگان پیش برویم و بگوییم معنای "حجب الله" این است که اصلاً امکان علم پیدا کردن هم نیست، نتیجه‌اش این می‌شود که: "ما لا یمكن علمه للعباد من قبل أنفسهم"؛ یعنی اگر بخواهیم روی کلمه "حجب الله" خیلی توقف کنیم، این اشکال وجود دارد که "حجب الله" ملازم با این است که اصلاً امکان علم عباد نباشد؛ اما بر اساس بیانی که ما عرض می‌کنیم، مواردی که بنده علم ندارد، از آنها برداشته می‌شود؛ یعنی "موضوع عنهم" را به معنای ظاهری معنا می‌کنیم؛ همانطوری که در "رفع ما لا یعلمون"، "رفع" را رفع ظاهری معنا کردیم. پس، این چند نکته‌ای که عرض کردم را اگر کنار هم قرار بدهید، به نظر ما، مجموع روایت ظهور عرفی خوبی دارد در دلالت بر مانحن فیه. ان شاء الله جلسه آینده احادیث حلّ را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرين.